

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»
شماره بیست و دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶: ۱۱۰-۸۱
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۱۶
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۵

تأثیر عوامل سیاسی بر مناسبات اقتصادی ایران در دهه اول انقلاب^۱

* عباس حاتمی
** حسین مسعودنیا
*** داوود نجفی

چکیده

تا دهه ۱۹۶۰ استدلال این بود که مقوله‌های اقتصادی، مقوله‌هایی صرفاً اقتصادی هستند، اما از دهه ۱۹۷۰ به این سو با شکل‌گیری مطالعات میان‌رشته‌ای، ادبیاتی پدید آمد که استدلال می‌کرد عوامل سیاسی بر مناسبات اقتصادی مؤثر عمل می‌کنند. این مقاله با تأسی از این ادبیات و با تمرکز بر دهه اول انقلاب، تلاش می‌کند نشان دهد چگونه پنج عامل سیاسی شامل انقلاب، جنگ، بی‌ثباتی‌های سیاسی، انشقاق سیاسی و در نهایت پایگاه اجتماعی دولت در دهه مزبور بر مناسبات اقتصادی مؤثر عمل نموده است. به همین منظور این مقاله نخست نشان می‌دهد که چگونه جنگ باعث کاهش درآمدهای نفتی دولت در این دهه شد. دوم مشخص می‌سازد که بی‌ثباتی ساخت سیاسی چگونه به کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی در این دوره انجامید. سوم با تأکید بر انشقاق سیاسی آشکار می‌سازد که چگونه این عامل موجب عدم اجماع اقتصادی شد. در نهایت مشخص می‌سازد که پایگاه اجتماعی دولت انقلابی از طریق چه سازوکارهایی به پیدایش سیاست‌های اقتصادی مردم‌گرایانه کمک کرد. تمامی این یافته‌ها نشان می‌دهد که مناسبات اقتصادی در دهه اول انقلاب تا چه میزان تحت تأثیر عوامل سیاسی قرار داشته‌اند و الزامات آن را بازتاب بخشیده‌اند.

واژه‌های کلیدی: عوامل سیاسی، مناسبات اقتصادی، پایگاه اجتماعی دولت، بی‌ثباتی سیاسی و انشقاق سیاسی.

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری آقای داود نجفی است.

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان

*** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

از منظر اقتصاد نئوکلاسیک، استدلال اصلی این است که مناسبات اقتصادی تحت تأثیر عوامل اقتصادی است و تحت تأثیر همین عوامل عمل می‌کند (حاتمی، ۱۳۸۹: ۱۶۵). تا دهه ۱۹۶۰ این ایده تفوق داشت، اما از دهه ۱۹۷۰ به این سو این ایده با چالش‌هایی روبه‌رو شد و در نهایت نگرش‌هایی سر برآورد که استدلال می‌کرد موضوعات اقتصادی به همان اندازه که تحت تأثیر عوامل اقتصادی قرار دارد، تحت تأثیر عوامل سیاسی نیز عمل می‌کند. اقتصاد سیاسی جدید که از دهه ۱۹۷۰ به این سو سر برآورده است، اساساً محصول چنین نگرشی است. هر چند بازگشت سیاست به اقتصاد، خصلت عمومی مطالعات اقتصادی بوده است که از دهه ۱۹۷۰ به این سو صورت گرفته، به نظر می‌رسد بسته به نوع نظام اقتصادی و سیاسی، این تداخل اقتصاد و سیاست می‌تواند تضعیف یا تقویت شود. برای مثال هر چند تداخل اقتصاد و سیاست در لیبرال دمکراسی کمتر دیده شده است، این تداخل بیشتر برای دولت‌های رفاهی دانسته می‌شود (Wallerstein, 1979: 312-315).

همچنین استدلال شده است که این تداخل در دولت‌های رانتیر به شکل کاملاً مشخصی برجسته است (Beblavi & Luciani, 1987; Beblavi, 1990). یعنی هر نوع تحلیل اقتصادی در این جوامع باید از منظر تحلیل‌های سیاسی صورت گیرد. تا آنجا که به ایران مربوط می‌شود، مرور ادبیات مربوطه نشان می‌دهد که دولت در ایران پس از انقلاب کمابیش دولتی با خصلت‌های رانتیر بوده است (حاتمی، ۱۳۸۶: ۱۶۰-۱۶۵؛ Maloney, 2015: 5-16) و همین خصلت، فهم مناسبات اقتصادی از منظر مناسبات سیاسی در ایران را ضرورتی مشخص بخشیده است.

با وجود این به نظر می‌رسد که بسته به نوع جامعه، نخست عوامل سیاسی متنوع و متفاوتی وجود دارد که بر اقتصاد مؤثر عمل می‌کند. دیگر اینکه این تأثیرگذاری همچنین می‌تواند به شیوه‌های متفاوتی صورت گیرد. اینها همان موضوعاتی هستند که مقاله به شکل مشخص، بررسی و تحلیل آن را در ایران واجد اهمیت می‌داند. بر همین اساس اولین پرسش مقاله این است که مهم‌ترین عوامل سیاسی که در دهه اول انقلاب بر مناسبات اقتصادی مؤثر عمل کرده‌اند یا آن را شکل بخشیده‌اند، کدامند؟ پرسش دوم نیز این است که این تأثیرگذاری سیاست بر اقتصاد در ایران دوره مورد بررسی به چه

شیوه‌هایی صورت گرفته است؟ به عبارتی دیگر، عوامل سیاسی چگونه و بر اساس چه سازوکارهایی بر مناسبات اقتصادی مؤثر ظاهر شده‌اند؟

بر همین اساس مقاله ابتدا به مباحث نظری می‌پردازد که به طور کلی نشان می‌دهد کدام عوامل سیاسی عموماً بر مناسبات اقتصادی مؤثر عمل می‌کند. سپس مقاله تلاش می‌کند نشان دهد که از میان این عوامل سیاسی، کدام یک در ایران دهه اول انقلاب بر مناسبات اقتصادی تأثیرگذار بوده است. در نهایت مقاله می‌کوشد به نوعی مشخص سازد عوامل سیاسی چگونه و بر اساس کدام سازوکار بر مناسبات اقتصادی ایران دهه مزبور مؤثر عمل کرده است.

پیش از آغاز بحث، توضیح یک نکته ضرورت دارد و آن اینکه در موضوع پژوهش، کتاب‌ها و مقاله‌های متعدد داخلی و خارجی منتشر شده است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به نوشته معروف و کلاسیک جهانگیر آموزگار (۱۹۹۳) با عنوان «اقتصاد ایران در دوران جمهوری اسلامی»، نوشته پروین علی‌زاده (۲۰۰۰) با عنوان «اقتصاد ایران»، کتاب سهراب بهداد و فرهاد نعمانی (۱۳۹۳) با عنوان «طبقه و کار در ایران»، «اقتصاد سیاسی ایران» تألیف سوزان مالون (۲۰۱۵)، «دولت و توسعه اقتصادی در ایران» نوشته محمدتقی دلفروز (۱۳۹۳)، «اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی» نوشته فرهاد دژپسند و رؤوفی (۱۳۸۷) و «اقتصاد ایران در دوران دولت ملی» اثر فرشاد مؤمنی (۱۳۹۴) اشاره کرد.

اما تحقیقات بسیار اندکی مانند دو مقاله «دولت و اقتصاد در ایران پس از انقلاب» (۱۳۸۷) و «الگوی آونگی: چارچوبی برای تحلیل اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب» (۱۳۸۵) هر دو اثر عباس حاتمی درباره زمینه‌های سیاسی مناسبات اقتصادی در مورد ایران پس از انقلاب نوشته شده است.

بنابراین وجه تمایز پژوهش حاضر با منابع پیشین، قرار دادن موضوع در متن ادبیات علوم سیاسی است. به همین دلیل منطق و دلیل توجه و انتخاب برخی سنجه‌های اقتصادی و حذف برخی دیگر از متغیرها، رابطه مستقیم و مشخص‌تر آنها با مناسبات ساخت سیاسی است. به عبارت دقیق‌تر، درست است که سنجه‌ها و متغیرهای اقتصادی زیادی برای بررسی وجود دارد، اما لزوماً همه آنها منشأ و ریشه سیاسی مشخص و

پرننگی ندارند. به همین دلیل در این پژوهش تنها آن دسته از متغیرهای اقتصادی انتخاب شد که تحت تأثیر عوامل سیاسی قرار گرفته‌اند و لاجرم ریشه سیاسی برجسته‌تری داشته‌اند.

مباحث نظری

مکتب نئوکلاسیک حداقل تا دهه ۱۹۶۰ به عنوان مکتب غالب در علم اقتصاد، اصرار داشت که اقتصاد از دیگر شاخه‌های علوم اجتماعی و به‌ویژه علوم سیاسی جداست (حاتمی، ۱۳۸۹: ۱۶۵). اما از دهه ۱۹۷۰ به این سو، جریانی در اقتصاد شکل گرفت که مبین بازگشت سیاست به اقتصاد بود (Keech, 1991: 597-611). تحت تأثیر این جریان، «کنث گالبریت» تأکید کرد که امروزه بسیاری از موضوعات اقتصادی، سیاسی و بسیاری از موضوعات سیاسی، اقتصادی‌اند (باری، ۱۳۹۴: ۳۷).

بر اساس ادبیات موجود، عوامل متفاوتی قابل شناسایی است که از طریق آن عوامل سیاسی بر عوامل اقتصادی مؤثر ظاهر شده‌اند. اولین دسته از این عوامل، انقلاب‌ها هستند. معمولاً هر انقلابی، دوره‌ای از بحران اقتصادی را به همراه دارد. بحران‌های اقتصادی پس از انقلاب، نتیجه و پیامد درگیری و برخورد آشکار اجتماعی است. این ظهور اقتصادی، چیزی است که «ندا اسکاچپول» آن را بحران ساختاری پس از انقلاب می‌نامد (ر.ک: اسکاچپول، ۱۳۸۹).

شرایط انقلابی، امنیت سرمایه را به خطر می‌اندازد و کارکردهای دولت در حفاظت از مالکیت و تسهیلات فرآیند تولید را فلج می‌کند. این مشکلات، فرآیند تولید را مختل می‌کند و باعث بحران اقتصادی می‌شود. هرچه اقتصاد از نظر توسعه‌یافتگی سرمایه‌داری پیشرفته‌تر باشد، بحران اقتصادی پس از انقلاب گسترده‌تر و شدیدتر خواهد بود. زمانی که رژیم جدید بتواند نظم اقتصادی جدیدی مستقر سازد و فرآیند تولید بتواند بدون اختلال شروع به کار کند، بحران اقتصادی رخ نمی‌دهد. با این حال تعریف و استقرار نظم سیاسی جدید در جامعه پس از انقلاب، موضوع مبارزات سیاسی شدید است. این مبارزات و درگیری‌های سیاسی از یک طرف بازتاب‌دهنده منافع گروه‌های مختلف اجتماعی درگیر و گروه‌هایی که رژیم مدعی نمایندگی آنهاست و از طرف دیگر، تلاش رژیم برای حذف قدرت اقتصادی اعضا و گروه‌های وفادار به رژیم سابق از طریق بازسازی

اقتصادی است. مسیر حل این درگیری‌ها و جهت‌گیری‌های احتمالی رژیم جدید، بستگی به جهت توسعه و پیشرفت مبارزه و کشمکش سیاسی در دوره پس از انقلاب خواهد داشت (Behdad, 1995: 100).

بنابراین در چنین زمینه و متنی است که بحران‌های سیاسی و اقتصادی در شرایط پس از انقلاب ممکن است بررسی شود. بی‌ثباتی سیاسی نیز می‌تواند از دیگر عوامل مؤثر بر مناسبات اقتصادی باشد. بوزیر و مولدر (۱۹۹۹) درباره تأثیر بی‌ثباتی سیاسی بر مناسبات اقتصادی استدلال کرده‌اند. آنها تأثیر بی‌ثباتی سیاسی بر مناسبات اقتصادی را طی سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۷ در متن بحران‌های ضمنی بررسی کرده‌اند. نتایج تحقیق آنها حاوی مطالب مهمی بود. نخست آنکه بی‌ثباتی سیاسی تأثیر شدید و قوی بر مناسبات اقتصادی دارد، به‌ویژه در کشورهایی با زیرساخت‌های اقتصادی ضعیف و ذخایر کم. دوم اینکه متغیرهای سیاسی از جمله ثبات سیاسی، قدرت توضیح و پیش‌بینی بحران‌های اقتصادی را افزایش می‌دهد و سوم اینکه مناسبات اقتصادی به‌ویژه در دوره‌های متعاقب انتخابات و زمانی که نتایج انتخابات بی‌ثبات‌تر از هر زمان دیگری است، بیشتر خواهد بود (Bussier & Mulder, 1999: ر.ک).

همچنین در برخی از متون ادبیات اقتصاد سیاسی بر وجود رابطه میان پایگاه اجتماعی دولت و جهت‌گیری اقتصادی استدلال شده است (ر.ک: Douglas & Hibb, 1977). بر مبنای این استدلال‌ها، سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها بازتابی از خواسته‌های طبقاتی است که پایگاه اجتماعی آنها را تشکیل می‌دهد. بنابراین نوعی تقارن میان پایگاه اجتماعی دولت‌ها و سیاست‌های اقتصادی آنها ترسیم شده است و دولت‌ها به کارگزاران و حاملان سیاست‌های اقتصادی تقلیل یافتند که پایگاه اجتماعی آنها ایجاب می‌کند. به این معنا، سیاست‌های اقتصادی در هیئت منازعه طبقاتی ظاهر می‌شود که در ساخت اجتماعی ساری و جاری است و واقعیت‌های این منازعه را منعکس می‌کند (حاتمی، ۱۳۸۹: ۱۶۳).

علاوه بر عوامل یادشده، یکپارچه نشدن و انشقاق ساخت سیاسی نیز می‌تواند از عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری مناسبات اقتصادی باشد. اساس این استدلال برگرفته از نظریه‌های مارکس درباره ماهیت دولت است. چنین برداشتی از نظریه‌های مارکس

مربوط به آثار اولیه مارکس مانند «نقد فلسفه حق هگل» و «هجدهم برومر لوئی بناپارت» می‌شود. بر این اساس دولت به جای آنکه ابزار سلطه طبقاتی باشد، عامل تعادل طبقاتی است. این تعبیر از دولت بعدها به تعبیر استقلال نسبی دولت در آثار مارکس معروف شد. از این منظر و از آنجا که دولت نه تنها ابزار سلطه طبقاتی یک طبقه بر طبقه دیگر نیست، بلکه برآیندی از منافع چند طبقه است. بنابراین می‌توان از آن به دولت غیر یکپارچه تعبیر کرد. بر اساس این تعبیر، دولت غیر یکپارچه نخست دولتی است که ابزار اعمال سلطه یک طبقه همگون بر سایر طبقات اجتماعی نیست. دوم به واسطه همین ویژگی، این دولت نه تنها مستقل و فارغ از منازعات طبقاتی‌ای که در ساخت اجتماعی در جریان است عمل نمی‌کند، بلکه خود کارگزار و عرصه وقوع این منازعات است و در نتیجه ساختاری منازعه‌ای و نامنجم دارد. سوم اینکه این دولت بر سر اتخاذ یک استراتژی واحد اقتصادی، کشمکش‌های درون نخبه‌ای زیادی را تجربه می‌کند و لاجرم به عرصه‌ای برای کنش‌های ناهماهنگ نیروهای سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌شود (حاتمی، ۱۳۸۷: ۱۰۱).

همه این استدلال‌های نظری به طور ضمنی و صریح بر این نکته تأکید دارند که مناسبات اقتصادی می‌تواند دلایل و ریشه‌های سیاسی داشته باشد. مقاله حاضر نیز همین خط فکری را درباره ایران پس از انقلاب پی می‌گیرد و به دنبال تحلیلی سیاسی از مناسبات اقتصادی است. در این راستا استدلال می‌شود که انقلاب ایران مانند دیگر انقلاب‌های مهم مانند انقلاب روسیه و چین، دوره‌ای از بی‌ثباتی و بحران اقتصادی را تجربه کرده است که از مؤلفه‌های کلیدی مطالعه اسکاچپل درباره این انقلاب‌ها بوده است. بدین‌سان این مباحث از منظر انقلاب‌ها، ارتباط میان ساخت سیاسی و اقتصادی را برجسته می‌سازد.

با وجود این بحث از رابطه میان ساخت سیاسی و اقتصادی را هم می‌توان به شکل کلی‌تر در استدلال‌های نظری آلتوسر (۱۹۷۷)، پولانزاس (۱۹۸۰) و دیگر مارکسیست‌های ساختارگرا نیز یافت که استدلال می‌کردند پویایی‌ها و ایستایی‌های ساخت‌های سه‌گانه سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک بر یکدیگر تأثیرگذار هستند. این اندیشمندان برخلاف اسکاچپول، بدون آنکه بر متغیر یا شاخص سیاسی خاصی مانند

انقلاب تأکید کنند، دست محققان را بازمی‌گذارند تا با توجه به بستر مورد مطالعه، عوامل سیاسی درهم تنیده با عوامل اقتصادی را شناسایی کنند.

با این حال این مقاله، ترکیبی از این نظریه‌ها را به عنوان مبانی نظری می‌پذیرد، زیرا باور دارد ایران دهه ۱۳۶۰ نخست دهه‌ای اساساً با رویه‌هایی انقلابی و متصل به انقلاب سال ۱۳۵۷ است. دوم اینکه با قبول اصل مکانمندی در مطالعات سیاسی (رک: تیلی و گودین، ۱۳۹۰) از دامنه اختیاری که شیوه تحلیل آلتوسر و پولانزاس فراهم می‌نماید بهره می‌گیرد، تا این عوامل سیاسی علی‌الحده را در مناسبات اقتصادی ایران جست‌وجو کنند. در نهایت مبانی نظری مزبور با نشان دادن درهم تنیدگی میان متغیرهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به ما این امکان را می‌دهد تا از مطالعات میان‌رشته‌ای برای ترسیم الگوی حاکم بر اقتصاد سیاسی ایران استفاده کنیم. بر مبنای استدلال‌های رهیافت میان رشته‌ای، سه عرصه مورد قبول کنش جمعی انسان‌ها یعنی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یا فرهنگی - اجتماعی، عرصه‌های مستقل کنش اجتماعی به شمار نمی‌روند. آنها دارای منطقی مستقل و جدا از یکدیگر نیستند و مهم‌تر اینکه محدودیت‌ها، امکانات، تصمیم‌ها، هنجارها و موازین نیز چنان به هم گره خورده‌اند که هیچ الگوی مناسب تحقیقاتی را نمی‌توان یافت که بتواند متغیرها را بر مبنای مقوله‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از هم جدا نموده، به طور ضمنی و با ثابت نگاه داشتن سایر متغیرها، تنها بر یک متغیر تأسیس یابد (Wallerstein, 1987: 314).

عوامل سیاسی مؤثر بر مناسبات اقتصادی در ایران دهه اول انقلاب

انقلاب و دگرگونی در مناسبات اقتصادی

به طور کلی و آنگونه که ادبیات انقلاب‌ها نشان می‌دهد، انقلاب‌های اجتماعی عموماً تحولات گسترده‌ای را در حوزه اقتصادی ایجاد می‌کنند (اسکاچپول، ۱۳۸۹، بشیریه، ۱۳۸۳، حانمی، ۱۳۸۵). در شرایطی ممکن است این تحولات وجوه گسترده‌تری یابد. برای مثال زمانی که مناقشات نظری یا ایدئولوژیک بروز کند، این تحولات می‌تواند حتی به مناسبات اقتصادی بینجامد. آنگونه که برخی از مطالعات نشان داده است، ویژگی عمده سیاست‌های اقتصادی ایران در دهه اول انقلاب، عدم اجماع نظری و ایدئولوژیک مشخص در میان عناصر اصلی دستگاه سیاست‌گذاری است. در واقع چنین درگیری‌های

ایدئولوژیکی، ترسیم مهم‌ترین حدود میان خط پویای تحول اقتصادی ایران پس از انقلاب و دیگر انقلاب‌های مهم مانند انقلاب روسیه، چین و نیکاراگوئه است. در مقابل تجربه انقلاب ایران، این انقلاب‌ها در مقام مقایسه هر چند نه به طور کامل، بر اساس فلسفه‌های منسجم و یکپارچه از انقلاب به وقوع پیوستند (Saeidi, 1999: 798). این امر سبب شد که مسیر تحول و گذار اقتصادی پس از انقلاب در این کشورها تقریباً ثابت و هدفمند باشد؛ در حالی که در ایران، درگیری‌های مداوم نظری درباره ساختار اساسی حقوق مالکیت و نقش اقتصادی دولت، اجرای سیاست‌های اقتصادی منسجم را غیر ممکن کرد.

انقلاب مردمی سال ۵۷، تغییرات گسترده و همه‌جانبه‌ای در کل جامعه ایران ایجاد کرد. انقلاب، کارکرد عادی فعالیت‌های اجتماعی و روابط اجتماعی موجود را به‌ویژه در حوزه تولید گسست و کارکرد بسیاری از نهادهای بازار را مختل کرد. بلافاصله پس از انقلاب، دولت کارخانجات و مؤسسات مالی بزرگ را ملی اعلام کرد. دادگاه‌های انقلاب اسلامی، دارایی کسانی که مفسد فی‌الارض بودند را ضبط کرد. روستاییان مشتاق زمین، اراضی روستایی را تصرف کردند و فقرای شهری، آپارتمان‌های خالی از سکنه را اشغال کردند. شوراهای کارگری، کنترل بسیاری از شرکت‌ها و مؤسسات را به دست گرفتند و صاحبان سرمایه و املاک، دارایی‌های خود را به پول نقد و ارز تبدیل و آنها را روانه صندوق‌های امن بانک‌های خارجی کردند. در این میان، دولت گرفتار اختلاف‌های داخلی درباره جهت‌گیری بازسازی پس از انقلاب بود. تعریف و استقرار نظم اقتصاد اسلامی جدید تبدیل به موضوع منازعات سیاسی شدید هم در میان نیروهای اجتماعی و هم درون دولت شد. اقتصاد ایران در دام بحران اقتصادی پس از انقلاب افتاد یعنی بحرانی که بر اثر تغییر و تحولات سیاسی پس از انقلاب در فرایند تولید ایجاد می‌شود و گرفتار منازعات اجتماعی آشکار در مسیر بازسازی پس از انقلاب شد. در ایران، نبود برنامه انقلابی مشخص با تعریف نظم اقتصادی که انتظار می‌رفت جایگزین نظم می‌شود که از بین رفته و گسسته بود، بی‌ثباتی و بحران اقتصادی را طولانی‌تر کرد (Behdad & Nomani, 2002: 667).

طولانی شدن و تداوم بحران اقتصادی پس از انقلاب در ایران و ویژگی‌های خاص آن را می‌توان با بررسی برخی از عوامل و فاکتورهای خاص جامعه و انقلاب ایران بیشتر

توضیح داد. این عوامل عبارتند از:

۱. ویژگی مردم‌گرایانه قابل توجه جنبش انقلابی در دو قطبی کردن ساختار اقتصادی- اجتماعی ایران؛

۲. اهداف و برنامه‌های انقلابی و منافع طبقاتی بیان نشده و مفصل‌بندی نشده. توده جمعیت ایران، فقرای شهری، طبقه کارگر، روشن‌فکران، کارمندان دولتی، مالکان و بورژوازی به جز طبقات بالا با منافع متنوع و متغیر برای سرنگون کردن رژیم شاه بسیج شدند (ر.ک: Misagh, 1989, Keddie, 1981). کارگران روستایی و کشاورزان کوچک نیز در لحظه پایانی به جنبش انقلابی پیوستند. تا آن زمان، جنبش فاقد هرگونه برنامه مشخص یا اهداف تعریف‌شده به جز تقاضا برای پایان رژیم شاه و مشکلات و خرابی‌هایی که باعث آن شده، نبود. اهداف اقتصادی فقط به عنوان شعارهای سیاسی به صورت خودانگیخته و فوری در تظاهرات توده‌ای و پس از قیام، از طریق رقابت گروه‌های سیاسی مختلف بیان می‌شد. این شعارها از سوی جنبش‌های توده‌ای یا از طریق حکومت و سازمان‌های انقلابی‌اش، در جهت تلاش برای قبضه کردن و به انحصار درآوردن گروه‌های سیاسی رقیب استفاده می‌شد. به طور خلاصه، موضوع تعیین کردن اهداف انقلاب تا دوره پس از انقلاب به تأخیر افتاد و پس از آن، حکومت انقلابی دارای برنامه عمل مشخصی نبود.

۳. ابهام در ایدئولوژی و فقه اسلامی، تفسیرهای مختلفی درباره سازمان‌دهی اقتصاد در جامعه اسلامی به وجود آورد. این تفاسیر در ادبیات گسترده‌ای بازتاب یافت که به عنوان اقتصاد اسلامی شناخته می‌شود. فرمول‌بندی کردن مدل از سوی نظریه-پردازان و روشن‌فکران مسلمان ایرانی برای سازمان‌دهی اقتصاد اسلامی و بنابراین منازعه درباره تفاسیر مختلف و متنوع از اسلام درباره موضوع اقتصاد، زودتر از مرحله نهایی جنبش انقلابی آغاز نشد (Behdad, 1994: 103). هسته مرکزی مناظره و منازعه در اقتصاد اسلامی درباره نقش دولت در اقتصاد و حدود حقوق مالکیت خصوصی بود (بهداد، ۱۳۸۰: ۱۸۵-۲۱۱). تا زمانی که دولت غیر اسلامی بود، تناقض و تضاد در منازعات روشن‌فکری، غیر منطقی و نامربوط بود. اما زمانی که در ایران، دولت جدید اسلامی در نتیجه انقلاب مردمی و توده‌ای تحت نشان ایدئولوژی اسلامی مساوات-گراانه استقرار یافت، مشکل تبدیل به مسئله سیاسی به شدت بحرانی و انتقادی شد.

در غیاب برنامه اقتصادی، بازسازی اقتصادی پس از انقلاب، باید منتظر فرمول‌بندی مدل از سوی رژیم برای سازمان‌دهی اقتصادی می‌ماند. این مسئله به وضوح یک مسئله سیاسی است که منعکس‌کننده قدرت گروه‌های اجتماعی مختلف و خواست و تمایل کلی دولت نسبت به این گروه‌های اجتماعی است. به هر حال در حکومت اسلامی، حل این درگیری‌ها و منازعات اقتصادی باید در زمینه و متن فقه اسلامی اتفاق می‌افتاد. این عوامل ویژه انقلاب ایران، مناسبات اقتصادی پس از انقلاب را به شدت تحت تأثیر قرار داد.

جنگ و کاهش درآمدهای نفتی

ادبیات رسمی زیادی درباره تأثیر جنگ بر مناسبات اقتصادی وجود دارد. بر مبنای استدلال‌های نظری و عملی ارائه‌شده در این حوزه، عملکرد اقتصادی در کشورهایی که یک جنگ شدید یا طولانی‌مدت را تجربه کرده‌اند، بسیار پایین است. همچنین جنگ، تأثیر منفی مستقیم (هم‌زمان) بر مناسبات اقتصادی کشور درگیر جنگ دارد (Koubi, 2005: 67-68).

جنگ به عنوان پدیده‌ای سیاسی ناشی از انقلاب بر اقتصاد ایران در دهه اول انقلاب تأثیر زیادی گذاشت. مهم‌ترین پیامد جنگ برای اقتصاد ایران، تخریب مهم‌ترین و ضروری‌ترین بخش اقتصاد کشور، یعنی صنعت نفت بود. خسارات وارده بر ظرفیت تولید و صدور نفت به سبب جنگ با عراق، یکی از دلایل اصلی کاهش قابل توجه درآمدهای نفتی بود. از دست دادن ظرفیت تولید و صادرات نفت به مراتب بیش از تخریب اقتصادی جنگ بود؛ زیرا نفت از سال ۱۳۵۲ و پس از افزایش قیمت آن در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۸ به دلیل سهم آن در تولید ناخالص داخلی و منبع اصلی ارز خارجی، به مهم‌ترین بخش اقتصاد تبدیل شده بود (Alnasrawi, 1986: 875).

بنا بر آمار اعلام‌شده، درآمدهای نفتی در سال ۱۳۶۶ حدود چهار درصد سال ۱۳۵۶ بود (Mazarei, 1996: 293) و صادرات نفت به پانصد هزار بشکه در روز کاهش یافت (Clawson, 1988: 373). کاهش صادرات نفت در اثر جنگ و در نتیجه کاهش درآمدهای نفتی، به کاهش رشد اقتصادی منجر شد. نرخ رشد اقتصادی در دوران جنگ به شدت کاهش یافت و به جز سال‌های ۶۱، ۶۲ و ۶۴، نرخ رشد اقتصادی تا پایان جنگ، ارقام

منفی را تجربه نموده است. میانگین نرخ رشد اقتصادی در این دوره ۲/۳- درصد در سال بوده است (Hakimian, 2007: 11). بنابراین چنان که مشهود است، مطابق استدلال-های نظری ارائه شده، رشد اقتصادی به عنوان یکی از مؤلفه‌های مناسبات اقتصادی در دهه اول انقلاب به شدت تحت تأثیر عامل سیاسی یعنی جنگ قرار داشته است.

یکی دیگر از مهم‌ترین و مؤثرترین عوامل در شکل‌دهی اقتصاد سیاسی ایران در دوره پس از انقلاب که به شدت متأثر از جنگ بود، مسائل مربوط به نفت، نوسانات قیمت نفت و کنترل دولت بر درآمدهای حاصل از صادرات نفت است. پس از انقلاب جمهوری اسلامی با مجموعه شرایطی مواجه شد که برای رشد اقتصادی آن، بسیار نامطلوب بود. این شرایط عبارت بود از انقلاب، تهاجم عراق و شرایط نامطلوب بازار بین‌المللی نفت که مجموعه این عوامل منجر به کاهش چشمگیر قیمت نفت و افزایش قابل ملاحظه نوسانات درآمدهای نفتی ایران شد. از سال ۱۳۵۲ و به‌ویژه در دوره پس از انقلاب، درآمدهای نفتی ایران نوسانات زیادی داشته است، به‌گونه‌ای که این نوسانات از نوسانات جهانی قیمت نفت بیشتر بوده است. به لحاظ کمی، طی دوره ۱۳۴۰-۱۳۹۰، نوسانات درآمدهای نفتی ایران سالانه ۴۵/۳ درصد بوده که در مقایسه با آن، نوسانات قیمت جهانی نفت سالانه ۲۰/۶ درصد در طی همین دوره بوده است (Mohades & Pesaran, 2013: 28).

نوسانات در قیمت نفت و درآمدهای نفتی، پیامدهای زیادی برای اقتصاد سیاسی ایران در دوره پس از انقلاب داشته است. اولین پیامد این بود که چنین نوساناتی بر رشد اقتصادی و انباشت سرمایه، تأثیر مستقیمی داشته است. پیش از انقلاب، اقتصاد ایران سالانه نه درصد رشد در شرایط واقعی یا به طور متوسط بیش از سه و نیم برابر سریع‌تر نسبت به دوره پس از انقلاب داشته است. رشد تولید ناخالص داخلی واقعی در طول دوره ۱۳۵۷-۱۳۵۸ به طور متوسط سالانه ۲/۵ درصد بوده است، در حالی که متوسط رشد سالانه ۱۰/۶ درصد در طول دوره ۱۳۴۰-۱۳۵۲ بوده است (جدول ۱).

علاوه بر این، نوسانات درآمدهای نفتی در دوره پس از انقلاب، تولید ناخالص داخلی را بسیار کاهش داد (جدول ۲). کاهش درآمدهای نفتی و سقوط قیمت‌های جهانی نفت در اواسط دهه ۱۳۶۰، هم‌زمان با افزایش تقاضا در منابع دولتی منجر به کسری بودجه قابل توجه و تشدید فشارهای تورمی شد. دولت برای تأمین کسری بودجه ناگزیر به

استقراض از نظام بانکی شد و بانک مرکزی نیز نقدینگی مورد نیاز را تأمین کرد. پیامد این وضعیت نیز اتخاذ سیاست پولی انبساطی از سوی دولت بود (Malony, 2015: 146).

جدول ۱- بررسی اجمالی رشد اقتصادی ایران ۱۳۴۰-۱۳۸۵

سال	میانگین	انحراف معیار
۱۳۴۰-۵۲	۱۰/۶	۳/۵
۱۳۵۲-۵۶	۸/۰	۷/۶
۱۳۶۰-۶۸	-۱/۳	۸/۹
۱۳۶۹-۷۲	۷/۵	۵/۴
۱۳۷۳-۷۸	۲/۸	۱/۹
۱۳۷۹-۸۵	۵/۴	۱/۷

(منبع: Hakimian, 2007: 11)

جدول ۲- درصد تغییر در تولید ناخالص داخلی و درآمدهای نفتی

مرحله	سال	تولید ناخالص داخلی تغییر (%)	تولید ناخالص داخلی غیر نفتی تغییر (%)	درآمدهای نفتی تغییر (%)
مرحله رونق نفتی	۱۳۶۱-۶۲	۱۱/۸	۸/۲	۰/۲
	۱۳۶۸-۷۰	۱۰/۷	۱۰/۳	۲۱/۰
	۱۳۷۴	۶/۱	۷/۱	۲۷/۶
	۱۳۸۰-۸۴	۵/۵	۵/۸	۱۸/۸
مرحله رکود نفتی	۱۳۵۶-۵۹	-۷/۸	-۰/۹	-۹/۹
	۱۳۶۳-۶۵	-۳/۱	-۱/۷	-۳۱/۱
	۱۳۶۷	-۵/۵	-۷/۸	-۱۰/۱
	۱۳۷۳	۰/۵	۱/۸	۱/۹
	۱۳۷۶-۷۷	۲/۸	۳/۶	-۲۷/۸

(منبع: همان: ۲۰)

بنابراین بر مبنای داده‌های جداول بالا، شکی نیست که رابطه قوی و بلندمدتی میان نوسانات درآمدهای نفتی و رشد اقتصادی در هر دو دوره قبل و پس از انقلاب وجود دارد.

یکی دیگر از پیامدهای مهم اقتصاد سیاسی نوسانات قیمت نفت، تمایل دولت به دخالت در اقتصاد با انگیزه حل بحران‌های کوتاه‌مدت بود. بنابراین نقش دولت در دوره پس از انقلاب گسترش زیادی یافت و فراتر از تغییر توازن از مالکیت خصوصی به مالکیت دولتی بود (Hakimian, 2007: 13).

گسترش نقش دولت در اقتصاد به طور روزافزون به شکل مداخلات مستقیم در عملکرد بازارها نمود یافت. برای مثال مداخله دولت در کنترل ارز خارجی، حفظ سیستم نرخ ارزهای مختلف، کنترل نرخ سود و اعتبارات بانکی و کنترل مستقیم قیمت در تعداد زیادی از بازارها، نمونه بارزی از گسترش نقش اقتصادی دولت است. در نهایت مداخله‌های گسترده دولت در مناسبات اقتصادی منجر به سلطه اقتصاد دولتی در دهه اول انقلاب شد. سومین پیامد نوسانات قیمت نفت و درآمدها نفتی برای اقتصاد سیاسی ایران در دوره پس از انقلاب، شکل‌گیری سیستم سرمایه‌داری وابسته بود که در آن فعالیت بخش خصوصی، وابسته و متکی به حمایت فعال دولت شد (Mohades & Pesaran, 2013: 22). به عبارت دیگر بدون حمایت مالی دولت، بخش خصوصی امکان فعالیت و سرمایه‌گذاری اقتصادی نداشت.

بی‌ثباتی ساخت سیاسی و کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی

«ثبات سیاسی و مناسبات اقتصادی عمیقاً به هم پیوسته هستند. رابطه میان ثبات سیاسی و مناسبات اقتصادی، اشاره به فرایندی دارد که در آن محیط باثبات سیاسی می‌تواند منجر به رشد اقتصادی یک کشور شود. به عبارت دیگر مخرج مشترک و ارتباط آشکار ثبات سیاسی و مناسبات اقتصادی، این واقعیت است که محیط پایدار جهت رشد و توسعه اقتصادی شکل می‌گیرد. در درجه دوم می‌توان استدلال کرد که رابطه ثبات سیاسی و مناسبات اقتصادی، رابطه‌ای متقابل و دو طرفه است، زیرا از یک طرف، عدم قطعیت در ارتباط با محیط بی‌ثبات سیاسی ممکن است سرمایه‌گذاری و سرعت توسعه اقتصادی را کاهش دهد و از سوی دیگر، عملکرد ضعیف اقتصادی ممکن است به ناآرامی‌های سیاسی و فروپاشی دولت منجر شود. بنابراین کاملاً مشخص است که وجود فضای سیاسی فرار در یک کشور از سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی و توسعه اقتصادی جلوگیری می‌کند.»

یکی از شیوه‌هایی که بی‌ثباتی سیاسی و مناسبات اقتصادی به طور مشخص به یکدیگر مرتبط می‌شود، در حوزه سرمایه‌گذاری است. در هر کشوری که ویژگی بارز فضای سیاسی آن قیام‌ها، شورش‌ها، ناآرامی‌های سیاسی و درجه بالایی از عدم قطعیت باشد، هیچ شرکت یا فردی اعم از داخلی و بین‌المللی، احساس اطمینان و امنیت برای ایجاد هر نوع سرمایه‌گذاری نمی‌کند، چون هیچ تضمین آشکاری برای تأمین امنیت سرمایه وجود ندارد و چنین سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیزی برخلاف هدف اصلی تجارت یعنی کسب سود است. در نتیجه وقتی سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی از هرگونه سرمایه‌گذاری بزرگ در اقتصاد خودداری کنند، چنین وضعیتی، کل اقتصاد را تحت تأثیر قرار خواهد داد. علاوه بر این سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز نقش مهمی در مناسبات اقتصادی ایفا می‌کند. در اینجا ارتباط میان ثبات سیاسی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کاملاً مشهود است؛ زیرا که یک کشور با شرایط بی‌ثباتی بالا برای جذب سرمایه‌گذارانی که به دنبال بازارهای بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری هستند، جذاب نخواهد بود. نتیجه این وضعیت، کاهش افراد شاغل و میزان گردش مالی پایین برای امور مالی است که برای تسهیل مناسبات اقتصادی بسیار مورد نیاز است» (Haksoon, 2010: 59-61).

عموماً انقلاب‌ها، نهادهای سیاسی پیشین را نابود کرده، تلاش می‌کنند تا نهادهای سیاسی جدیدی را جایگزین نمایند (بشیریه، ۱۳۸۳: ۵-۱). این فرایند در ادبیات انقلاب، فرایند نهادسازی یا ساخت‌سازی سیاسی نامیده می‌شود. بالتبع این فرایند اضمحلال و بازسازی از حیث سیاسی متضمن بی‌ثباتی‌های سیاسی عمده‌ای است. در این میان و آنگونه که ادبیات مربوط نشان می‌دهد، شاید هیچ‌چیز مانند بی‌ثباتی سیاسی برای ثبات اقتصادی مضر و زیان‌آور نباشد که نشانه آن، تکرار تغییر بی‌هدف و نامطلوب دولت است. تأثیر مخرب بی‌نظمی سیاسی به‌ویژه در مورد جوامع پس از انقلاب با یک اقتصاد سرمایه‌داری وابسته تشدید می‌شود که جامعه تجاری به سرعت احساس امنیت و میهن‌پرستی را از دست می‌دهد. مورد ایران نیز استثنا نیست. بی‌ثباتی سیاسی و فقدان اشتیاق در بخش جامعه تجاری از عوامل عمده محدودکننده رشد اقتصادی در ایران پس از انقلاب است. برای بازگشت اقتصاد به مسیر رشد، دولت انقلابی نیازمند کسب فوری ثبات سیاسی و اتخاذ تصمیم‌ها و سیاست‌های متهور و بی‌تردید است. اما در

عوض، دولت در ایران پس از انقلاب، خود را در میان رقابت مراکز متعدد قدرت یافت که در مقابله و مواجهه با مشکلات داخلی و بین‌المللی از جمله سیاست‌های اقتصادی، رویکردهای مغشوش و تدریجی اتخاذ می‌کردند (Amirahmadi, 1993: 21).

پس از انقلاب، بی‌ثباتی سیاسی عمدتاً به این دلیل رخ داد که به واسطه انقلاب از یک طرف نهادهای سیاسی و اقتصادی رژیم پیشین فروپاشیده بود و از طرف دیگر رژیم انقلابی، نهادسازی انجام نداده بود. بنابراین در اینجا منظور از بی‌ثباتی سیاسی آنگونه از بی‌ثباتی است که ساندرز آن را بی‌ثباتی سیاسی ناشی از تغییر رژیم می‌نامد (ساندرز، ۱۳۹۰: ۳۲۷-۳۲۰).

ماهیت بی‌ثباتی ساخت سیاسی و یا به عبارت دقیق‌تر ماهیت درگیری درون نخبگی در دهه اول انقلاب دائمی نبوده است؛ اما در طی سه مرحله مجزا اتفاق افتاده است. مرحله اول، دوره نخست‌وزیری بازرگان و ریاست‌جمهوری بنی‌صدر و متعاقب آن برکناری او، تقریباً فاصله میان بهمن ۱۳۵۷ و تیر ۱۳۶۰ را در برمی‌گیرد. در طول این دوره، مبارزه قدرت عمدتاً بین نیروهای سکولار و طبقات روحانی درون بلوک قدرت است. به طور کلی طی یک دوره نسبتاً کوتاه کمتر از شش ماه، روحانیون دولت سکولار بازرگان را به چالش کشیدند. تلاش بازرگان برای مصالحه و آشتی برای ادغام شورای انقلاب و دولت موقت از طریق معاوضه اعضای هر دو طرف به شکست انجامید.

در کانون اختلافات، قانون اساسی جمهوری اسلامی قرار داشت که ماهیت نظام سیاسی را مشخص و معین می‌کرد. این مرحله با شکست نیروهای سکولار و محرومیت آنها از مهم‌ترین نهادهای تصمیم‌گیری به پایان می‌رسد. مرحله دوم دوره تثبیت قدرت به وسیله نخبگان روحانی است که در طول آن مخالفت بین روحانیون و مخالفان آنها شامل لیبرال‌ها، دموکرات‌ها، سوسیالیست‌ها، سلطنت‌طلبان، ملی‌گرایان و... شدت یافت و به طور موقت تمام اختلاف‌های درون نخبگان روحانی فروکش کرد. ویژگی بارز این دوره، تنش میان بنی‌صدر و روحانیون درباره انتخاب نخست‌وزیر و پس از آن درگیری میان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر درباره معرفی وزارت است. این دوره، دو سال میان تیر ۱۳۶۰ تا مرداد ۱۳۶۲ را در برمی‌گیرد.

در مرحله سوم، اختلافات درون روحانیون مجدداً بروز می‌یابد و به دنبال آن، دوره تشدید مبارزه قدرت در پایان سال ۱۳۶۶ به اوج می‌رسد که با دخالت شخصی

بنیان‌گذار انقلاب در دی ۱۳۶۶ به نفع یکی از جناح‌ها، به پایان می‌رسد. این امر موقتاً به توقف درگیری انجامید، زیرا دخالت بنیان‌گذار انقلاب برای مصالحه و آشتی غیر عادی نبود. در اینجا پرسش اصلی این است که بی‌ثباتی سیاسی چه تأثیری بر مناسبات اقتصادی داشته است.

بررسی تحولات دهه اول انقلاب حاکی از تأثیر حاد بی‌ثباتی سیاسی بر میزان سرمایه‌گذاری در کشور است. این تأثیرگذاری در دو حوزه سرمایه‌گذاری داخلی (دولت و بخش خصوصی) و خارجی قابل بررسی است. تا سال ۱۳۵۸، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در ماشین‌آلات، ۲۳ درصد کاهش یافت و طی سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸ حدود نصف سطح سال ۱۳۵۵ بود و سرمایه‌گذاری دولتی نیز طی این دوره حدود یک چهارم سطح سال ۱۳۵۵ بود. در مجموع بین سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۶، کل سرمایه‌گذاری ۵۶ درصد و به طور خاص سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات (اغلب وارداتی)، ۷۰ درصد کاهش یافت (Behdad, 2000: 104).

علاوه بر سرمایه‌گذاری داخلی، بی‌ثباتی سیاسی، جریان سرمایه‌گذاری خارجی در ایران را نیز تحت تأثیر قرار داده است. از زمان انقلاب با توجه به خروج میزان زیادی سرمایه خارجی، جریان سرمایه‌گذاری خارجی در ایران رو به کاهش و در نهایت منفی بوده است. در سال آخر حکومت پهلوی و هم‌زمان با پیروزی انقلاب، ایران حدود ۱/۵۷ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی دریافت کرده بود؛ اما در نتیجه ناآرامی‌های سیاسی و سیاست‌گذاری دولت جدید، این سرمایه‌گذاری‌ها به کمتر از ۵۵۰ میلیون دلار در سال بعد کاهش یافت و در طول دوره ۱۳۵۸-۱۳۶۳، ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ۱۷- میلیون دلار بود، در حالی که این مقدار به ۱۱۲- میلیون دلار در سال ۱۹۸۶ و ۳۸۰- میلیون دلار در سال ۱۳۶۵ رسید. در واقع هیچ سرمایه‌گذاری خارجی جدید یا عمده‌ای در دهه اول انقلاب به جز ۱۲ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری مشترک ژاپن در حوزه پتروشیمی جنوب به دست نیامد (Amuzegar, 1993: 168).

بنابراین می‌توان استدلال کرد که در نتیجه بی‌ثباتی سیاسی، از یک طرف نگرش دولت نسبت به سرمایه‌گذاری خارجی در طول دهه اول انقلاب نامشخص و مبهم بوده و از طرف دیگر، فضای سیاسی کشور فرار و سیال بوده است. این وضعیت منجر به تعلل و در نهایت توقف سرمایه‌گذاری خارجی در دهه اول انقلاب شده است. همان‌گونه که

هاکسون استدلال می‌کند، میان بی‌ثباتی سیاسی و جریان سرمایه‌گذاری، رابطه مستقیمی وجود دارد. در این بخش با ارائه آمار و ارقام میزان سرمایه‌گذاری، نشان داده شد که چگونه عامل سیاسی (بی‌ثباتی) بر مناسبات اقتصادی (میزان سرمایه‌گذاری) در دهه اول انقلاب تأثیرگذار بوده است.

انشقاق سیاسی و عدم اجماع اقتصادی

بر مبنای نظریه‌های ارائه‌شده در برخی از متون اقتصاد سیاسی، دولت‌هایی که درگیر جدال‌ها و منازعات درون‌نخبگی می‌شوند، در اتخاذ سیاست‌های اقتصادی منسجم و هماهنگ ناکام می‌مانند. در مباحث مربوطه به توسعه، چنین دولت‌هایی را اصطلاحاً «دولت‌های غیر یکپارچه» می‌نامند. ویژگی سیاسی این دولت‌ها، وابستگی طبقاتی و ویژگی اقتصادی عمده آنها، عدم اجماع نظر درباره جهت‌گیری و سیاست‌گذاری اقتصادی مشخص است (حاتمی، ۱۳۸۷: ۱۰۱).

علاوه بر این‌گونه که ادبیات انقلاب‌ها نشان می‌دهد ائتلاف اولیه نیروهای انقلابی پس از پیروزی انقلاب عموماً سست یا از هم گسیخته می‌شود. زمانی که دشمن مشترک یعنی رژیم پیشین از میان برداشته شود، وجوه سلبی انقلاب به وجوه ایجابی تحول می‌یابد. این وجوه ایجابی بیشتر ناظر به نوع نهادسازی، ایدئولوژی، سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و موضوعاتی از این‌دست است که به تدریج به محل مناقشه نیروهای انقلابی تبدیل می‌شود. در ایران دهه اول انقلاب نیز نشانه‌هایی وجود دارد که مشخص می‌سازد پس از حذف مخالفان و تحکیم قدرت، علامت‌گذاری ایدئولوژیک، طبقاتی و اقتصادی درون‌نخبگان سیاسی بیشتر نمایان شد و دو رشته افکار و عقاید متمایز به طور آشکار ظهور کرد که هر یک با جایگاه‌های اجتماعی متفاوت و با استفاده از تفاسیر متعدد و متنوع از اصول اسلامی، موقعیت و موضع خود را توجیه می‌کردند. هر جناح به طور گسترده‌ای در مجلس، قوه مجریه و قضاییه و تمام دستگاه‌های دولتی دیگر در سطوح ملی، منطقه‌ای و محلی نماینده داشت.

جناح اول، نماینده منافع طبقات متوسط به بالا و بیشتر شامل تجار بازاری بود. ترکیب شرایط مطلوب به ارتقای موقعیت سیاسی و اقتصادی این طبقه پس از انقلاب کمک کرد. قطعی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین عامل در میان این شرایط، خلأ ایجادشده به

واسطه از بین رفتن لایه‌های بالای بورژوازی وابسته به خانواده سلطنتی بود که یا کشور را ترک کردند و یا اعدام شدند. جنگ با عراق و فقدان رقابت از بالا، این امکان را برای بازاری‌ها فراهم کرد که از تراکم فرصت‌ها طی دوره زمانی نسبتاً کوتاه استفاده کنند. در دوره دولت موقت بازرگان، منافع آنها به طور شایسته‌ای از سوی دولت موقت نمایندگی می‌شد. با اخراج بازرگان از بلوک قدرت، منافع اقتصادی آنها منطبق با احزاب محافظه‌کار در دنیای سرمایه‌داری بود. آنها طرفدار بازار آزاد و سیاست‌های لسه‌فری^۱ بودند. آنها مخالف دخالت دولت در امور اقتصادی و خواهان کاهش دخالت دولت به حداقل حفظ نظم و قانون بودند. آنها از دولت به خاطر ایجاد بی‌امنی برای سرمایه و فقدان سرمایه‌گذاری انتقاد می‌کردند. آنها معتقد بودند که هزینه‌های بیش از اندازه دولت ریشه تورم است (Amirahmadi, 1993: 115-120).

همچنین معتقد بودند که اقتصاد بازار اسلامی برنامه‌ریزی نشده و کاملاً مبتنی بر بخش خصوصی، بهتر می‌تواند به اهداف رشد، اشتغال، ثبات قیمت و عدالت اقتصادی دست یابد. دخالت دولت تنها باید در شرایط غیر عادی و ناهنجار به عنوان اقدام موقتی ضرورت یابد و باید حداقل دخالت مستقیم دولت حکم‌فرما باشد. به عبارت دیگر آنها خواهان دولت اسلامی قوی اما فقط در حوزه سیاسی و ایدئولوژیک بودند. معتقد بودند که حکومت اسلامی فقط باید ناظر بر عملکرد بازار باشد و مطمئن شود که قوانین اسلامی رعایت می‌شود و محیط امن و با ثبات فراهم کند که بخش خصوصی بتواند در آن عمل کند. مطابق با تفسیر آنها از قانون اسلامی، مالکیت خصوصی مطلق است و مسلمانان حق دارند با سرمایه خود تا زمانی که مخالف قرآن و سنت نباشد، هر کاری که دوست دارند انجام دهند. رهبران روحانی این جناح، اکثر روحانیون در رده‌های میانی قدرت و سخنگویان آنها مانند جلال‌الدین فارسی، آیت‌الله آذری قمی و اکبر ناطق نوری، وزیر سابق کشور بود. رییس‌جمهور نیز با نظرهای آنها همسو بود. ابزار ایدئولوژیکی آنها، روزنامه رسالت بود و معمولاً از آنها با عنوان گروه رسالت یاد می‌شد (Malek, 1988: 452).

جناح دوم، نماینده ایده‌آل‌ها و منافع خرده‌بورژوازی و طبقات متوسط به پایین بود. این گروه، کنترل نهادهای انقلابی مانند بنیاد مستضعفان و بنیاد شهید را در اختیار

1. Laissez-faire

داشت. آنها معتقد بودند که حکومت اسلامی باید برای بهبود و اصلاح اقتصاد بحران‌زده، نقش بزرگ‌تری در اقتصاد بازار ایران ایفا کند. آنها استدلال می‌کردند که برای حفظ بخش دولتی و عدالت اجتماعی، کنترل بیشتر دولت بر تجارت خارجی، سیاست‌های درآمدی از جمله کنترل قیمت و دستمزد و برنامه‌ریزی بیشتر دولتی، الزامی است. معتقد بودند که «فقه اسلامی سنتی» قدیمی شده و ناتوان از پاسخگویی به مشکلات پیچیده‌ی امروزی است. به عبارت دیگر آنها تأکید می‌کردند که فقیه باید احکام جدیدی معرفی کند و یا متناسب با آنچه اتفاق می‌افتد بر احکام قبلی مسلط شود. آنها از نظام اقتصادی ایده‌آل مورد نظرشان با عنوان «اقتصاد اسلامی مختلط» یاد می‌کردند و تأکید می‌کردند که کاملاً از سرمایه‌داری و سوسیالیسم متفاوت است. آنها در بلوک قدرت به وسیله نخست‌وزیر موسوی، آیت‌الله خوئینی‌ها، موسوی اردبیلی، صانعی و حجت‌الاسلام کروی نمایندگی می‌شدند. اما شاید با رهبرشان، هاشمی رفسنجانی بهتر شناخته شوند. تفسیر آنها از اقتصاد اسلامی این بود که مالکیت خصوصی مطلق نیست و باید در چارچوب محدودیت‌های عقلانی و معقول قرار گیرد (همان: ۴۵۵). هیچ توافقی درباره اینکه محدودیت‌های عقلانی و معقول تا چه اندازه مقرر شود، وجود نداشت. با این حال آیت‌الله طالقانی -یکی از ایدئولوگ‌های برجسته این جناح- ادعا کرده بود که هر گاه بین مالکیت فردی و حقوق جامعه درگیری منافع وجود داشته باشد، دومی همیشه در اولویت است (ر.ک: طالقانی، ۱۳۶۱).

بنابراین دوره ۱۳۶۰-۱۳۶۸ با ویژگی تشدید درگیرهای ایدئولوژیک بین حامیان رادیکال و لیبرال اصول اقتصاد اسلامی مشخص می‌شود. اما سؤال این است که انشقاق ساخت سیاسی چه تأثیری بر مناسبات اقتصادی داشته است. استدلال اصلی این است که انشقاق ساخت سیاسی باعث پیدایش دو مدل اقتصادی شد: اقتصاد دولتی و بازار آزاد. جناح رادیکال درون ساخت سیاسی یعنی دولت و مجلس، حامی مدل اول و شورای محافظه‌کار نگهبان، حامی مدل دوم در سیاست‌گذاری اقتصادی بود. این تقابل باعث شد که شورای نگهبان، تمام مصوبات اقتصادی مجلس را که ماهیت بازتوزیعی داشت، رد کند.

بنابراین از یکسو جناح رادیکال با تأکید بر فقه پویا، سیاست‌های اقتصادی دولتی را تصویب می‌کرد و از سوی دیگر جناح محافظه‌کار بر مبنای استدلال‌های فقه سنتی آنها

را رد می‌کرد. نمود بارز این تقابل، اولین طرح اقتصادی است که به مدت سه سال در شورای عالی اقتصاد و کابینه مورد منازعه دو جناح قرار داشت و به مدت دو و نیم سال در کمیسیون برنامه‌ریزی مجلس متوقف شده بود و در نهایت در سال ۱۳۶۵ کنار گذاشته شد.

بنابراین دیدگاه‌های متناقض جناح‌های رادیکال و محافظه‌کار درباره حدود مالکیت خصوصی و نقش اقتصادی دولت در یک اقتصاد اسلامی، شکل‌گیری سیاست منسجم اقتصادی در ایران پس از انقلاب را تضعیف کرده است و همچنین مانعی در جهت نقش دولت در برنامه‌ریزی اقتصادی بوده است. به عبارت دقیق‌تر، در اینجا مقاله با تأسی از ادبیات نظری مربوط به دولت غیر یکپارچه استدلال می‌کند که جدال‌ها و منازعات میان نخبگان سیاسی در دهه اول انقلاب، مانع از شکل‌گیری اجماع نظر عمومی درباره اتخاذ یک سیاست اقتصادی واحد همانند دولت‌های توسعه‌گرای یکپارچه شده است.

تقابل حامیان فقه پویا و سنتی درون ساخت سیاسی درباره موضوعات اقتصادی باعث شد که بسیاری از لویح و سیاست‌های اقتصادی نافرجام بماند. بنابراین روند شکل‌گیری سیاست‌های اقتصادی در ایران پس از انقلاب از طریق مبارزات مداوم حامیان لیبرال و رادیکال نظام اقتصادی اسلامی با مانع روبه‌رو شد و باعث شد که استقرار نظم اقتصادی جدید که در دوره پس از انقلاب برای گذار از بحران اقتصادی حیاتی است محقق نشود. پیامدهای عدم استقرار نظم اقتصادی جدید و نداشتن سیاست اقتصادی ثابت و یکپارچه پس از سال ۱۳۶۴ ظاهر شد؛ یعنی زمانی که کاهش درآمدهای نفتی، توانایی حکومت برای تدبیر مشکلات اقتصادی فوری را کاهش داد.

پایگاه اجتماعی دولت انقلابی و سیاست‌های اقتصادی مردم‌گرایانه

از دهه ۱۹۷۰ به این‌سو، اقتصاددانان سیاسی تلاش کردند که ارتباط میان اقتصاد و سیاست را به شیوه‌هایی متعدد برقرار سازند. در این میان مطالعاتی به صورت مشخص سر برآورد که تلاش می‌کرد ارتباط میان اقتصاد و سیاست را از طریق پایگاه اجتماعی آن دولت نشان دهد. در این میان مطالعات تافت، هییز و داگلاس برجسته‌تر بود. به زعم آنها نخست سیاست‌های کلان اقتصادی کشور حسب چپ و راست بودن دولت، به شکل خاصی از هم متمایز می‌شد. دوم و به زعم هییز و داگلاس، دلیل این تفاوت در

سیاست‌های اقتصادی اساساً به دلیل تفاوت در پایگاه اجتماعی احزاب سیاسی یا تفاوت در پایگاه اجتماعی دولت مبتنی بر آن حزب بود (حاتمی، ۱۳۹۳: ۹).

هر چند انقلاب ایران دلایل اجتماعی و تاریخی متعدد و پیچیده‌ای داشت، به یک معنا می‌توان آن را حرکت جمعی یک ائتلاف گسترده مردمی متشکل از تمام طبقات اجتماعی در واکنش به اختلال‌های مهم در توزیع درآمد و تلاش برای تحقق بخشیدن به بازتوزیع ثروت در جامعه در نظر گرفت. از این‌رو جنبش انقلابی عمدتاً جنبشی مردمی، شهری و متشکل از طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی بود که تا اندازه‌ای با توسل به تفسیری مساوات‌گرایانه از اسلام به خود مشروعیت می‌بخشید. یکی از اهداف اولیه جنبش انقلابی، برقراری عدالت اجتماعی یا به عبارتی بازتوزیع درآمد و ثروت به نفع بخش‌ها و طبقات کم‌درآمد جامعه بود. ترسیم چنین هدفی طی جنبش انقلابی، رهبر اسلامی را قادر کرد تا حمایت طبقات اجتماعی را به صورت نامحدود و تا جایی که ممکن بود کسب کند. بنابراین تعهد جنبش انقلابی نسبت به برقراری عدالت اجتماعی برای فقرای روستایی و شهری، جذابیت بسیار داشت و مبنای حمایت آنها از جنبش انقلابی قرار گرفت. در جامعه‌ای که درآمد سرانه روستایی کمتر از نصف اقتصاد شهری بود، جایی که ده درصد ثروتمندترین خانوارهای شهری حدود چهل سنت از هر یک دلار درآمد شهری را دریافت می‌کردند و ثروتمندان، ثروت خود را به منفورترین و نخوت‌انگیزترین اشکال مصرف نشان می‌دادند، حکومت عدالت اقتصادی اسلامی هر آنچه ممکن بود باشد برای توده عظیمی از جمعیت جذابیت داشت (Behdad, 1989: 340).

همچنین تعداد زیادی از مالکان کوچک شهری و روستایی، مغازه‌داران و کارگران صنایع خود را از سوی شبکه‌های انحصاری که همواره در حال گسترش بودند، در خطر می‌دیدند و بنابراین احساس کردند که شعار عدالت اقتصاد اسلامی جذاب و اطمینان‌بخش است. بنابراین بخش عظیمی از طبقات متوسط و متوسط به پایین به دلیل داعیه‌های مساوات‌طلبانه و عدالت‌خواهانه حکومت اسلامی از آن حمایت کردند و به آن پیوستند. این طبقات پس از پیروزی انقلاب، پایگاه اجتماعی حکومت انقلابی را تشکیل دادند.

همان‌طور که در مباحث تافت، هیبز و داگلاس مطرح شد، یکی از عوامل اصلی در جهت‌گیری اقتصادی دولت‌ها، پایگاه اجتماعی آنهاست و دولت در ایران پس از انقلاب

نیز از این امر مستثنی نیست. بنابراین کاملاً طبیعی است که حکومت انقلابی نیز با در نظر گرفتن پایگاه اجتماعی خود، سیاست‌های اقتصادی را اتخاذ کند که حامی و حافظ منافع مادی پایگاه اجتماعی آن باشد. از آنجایی که پایگاه اجتماعی دولت انقلابی در میان طبقات متوسط و متوسط به پایین بود، سیاست‌های اقتصادی که در راستای حفظ منافع مادی این طبقات اتخاذ شد، از نوع بازتوزیعی بوده است. سیاست‌های بازتوزیعی به جای تمرکز بر رشد و توسعه اقتصادی، بازتوزیع ثروت در میان طبقات اجتماعی را در دستور کار خود قرار می‌داد. در اینجا استدلال اصلی این است که سیاست‌های بازتوزیعی منتج از پایگاه اجتماعی دولت، پیامدهای اقتصادی مهمی را به دنبال داشته است. به عبارت دقیق‌تر، پیامدهای سیاست‌های بازتوزیعی به شکل مشخص کسری بودجه، تورم و افزایش نرخ ارز در دهه اول انقلاب بوده است.

کسری بودجه

جدول شماره (۳) نشان‌دهنده هزینه‌های دولت به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی است و توضیح می‌دهد که دولت نقش کلیدی در استفاده از منابع موجود در طول دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ داشته است. همچنین جدول یادشده، اهمیت کسری بودجه دولت را به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی اندازه‌گیری می‌کند. کاهش پرداخت‌ها، ساده‌ترین راه جهت مقابله با بحران مالی است، زیرا افزایش مالیات به عنوان جایگزین کسری بودجه مستلزم اصلاح نظام مالیاتی است.

جدول ۳- هزینه‌های دولت و کسری بودجه به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی

۱۳۷۶	۱۳۷۵	۱۳۷۴	۱۳۷۳	۱۳۷۲	۱۳۷۱	۱۳۷۰	۱۳۶۹	۱۳۶۸	۱۳۶۷	۱۳۶۶	۱۳۶۵	۱۳۶۴	۱۳۶۳	۱۳۶۲	۱۳۶۱	هزینه
۲۷/۶	۲۸/۰	۲۸/۸	۳۰/۳	۳۸/۲	۱۶/۷	۱۶/۶	۱۶/۹	۱۶/۰	۱۹/۴	۱۸/۹	۲۰/۲	۲۱/۵	۲۳/۵	۲۸/۴	۳۰/۶	
۲/۷	۸/۶	۳/۵	۴/۴	۷/۲	۱/۳	۲/۴	۱/۲	۴/۲	۹/۷	۷/۶	۹/۳	۳/۴	۴/۵	۶/۹	۶/۴	کسری

(منبع: بانک مرکزی ایران، ۱۳۷۳)

ناکامی دولت در تعدیل فشارهای وارده ناشی از بی‌ثباتی در بازار نفت از طریق موازنه پرداخت‌ها و ظرفیت تولید داخلی منجر به افزایش تورم شد. بنابراین می‌توان استدلال کرد که تورم مالی عمدتاً در نتیجه کسری بودجه به وجود آمد که از سیاست‌های اقتصادی مردم‌گرایانه نشأت می‌گرفت (Saeidi, 2001: 226). دولت به طور گسترده‌ای از منابع بانک مرکزی برای تأمین مالی کسری بودجه استفاده کرد. در طول دوره ۱۳۵۳-۱۳۵۷، سهم منابع مالی داخلی یعنی وام و اعتبارات بانکی برای تأمین مالی کسر بودجه ۱/۲ درصد بود و پس از آن به شدت افزایش یافت و به ۷۴/۶ درصد و ۷۹/۷ درصد به ترتیب در طول دوره ۱۳۵۸-۱۳۶۰ و ۱۳۶۱-۱۳۶۴ رسید. این روند در سال‌های بعدی هم ادامه داشته و به ترتیب ۸۰/۳، ۹۵/۳ و ۹۹/۶ برای سال‌های ۱۳۶۶، ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ رسیده است (بانک مرکزی ایران، ۱۳۷۳). در طول دوره ۱۳۶۶-۱۳۷۱، بدهی دولت و شرکت‌های وابسته به آن بیش از سیزده برابر افزایش یافت و از ۱۴۳۵/۵ میلیارد ریال به ۱۹/۹۷۹ میلیارد ریال رسید. دلیل اقتصادی برای اعتماد به بانک مرکزی، ناتوانی دولت در استقراض از بازار سرمایه داخلی یا خارجی در بازار بین‌المللی بود (Rashidi, 1994: 66). وابستگی بانک مرکزی به دولت، دلیل دوم کسری بودجه بود. استقراض دولت از بانک مرکزی منجر به گسترش هم‌زمان پایه پولی در اقتصاد و نقدینگی در دسترس شد. در طول دوره ۱۳۶۶-۱۳۷۲، نرخ سالانه انبساط پولی ۲۵/۱ درصد بود و هنگامی که در سال ۱۳۷۵ به ۳۷ درصد افزایش یافت، دولت مجبور به اجرای سیاست‌های پولی انقباضی شد (بانک مرکزی ایران، ۱۳۷۶: ۸۱-۹۱).

تورم

در نتیجه کسر بودجه، دو برابر شدن نرخ تورم یکی دیگر از ویژگی‌های اقتصاد مردم‌گرایانه ایران است (Saeidi, 2001: 227). میانگین نرخ تورم سالانه که به عنوان تغییر نرخ شاخص قیمت مصرف می‌شود، از ۱۳۵۰-۱۳۶۱، ۱۴/۳ درصد و حق‌الضرب آن ۱۲/۹ درصد و از ۱۳۵۸-۱۳۷۱، ۱۶/۴ درصد و در طول دوره ۱۳۶۱-۱۳۶۹ میانگین نرخ سالانه و نرخ رشد درآمد سرانه یارانه‌ها بر کالاهای مصرفی به ترتیب ۱۹/۵ درصد و ۱۵/۷ درصد بوده است (همان: ۲۲۸).

در طی سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۶۰، میانگین رشد نرخ سالانه شاخص قیمت مصرف ۱۶/۸ درصد بود، در حالی که در طول سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۶۴ به ۱۲/۷ درصد کاهش یافت، عمدتاً به این دلیل که میانگین سالانه نرخ کسر بودجه از ۱۹/۶ درصد به ۸/۸ درصد در همین دوره زمانی کاهش یافت. به هر حال دولت مقدار زیادی یارانه برای مواد غذایی پرداخت کرد و سعی کرد قیمت کالاهای اساسی را کنترل کند (بانک مرکزی ایران، ۱۳۷۳). اگر یارانه‌ها را کسر کنیم، نرخ تورمزدایی تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۷۱ به ۱۲۰۸ میلیون ریال می‌رسد. میزان تغییر در نرخ تورمزدایی تولید ناخالص داخلی طی دوره ۱۳۶۸-۱۳۷۲، ۲۳/۵ درصد بوده است (پسران، ۱۳۷۴: ۷۹). بین سال‌های ۱۳۶۸-۱۳۷۲ شاخص قیمت مصرف دو برابر شد و از ۳۲۳/۸ به ۶۲۸/۷ رسید و هر سال در مناطق شهری ۶۱ درصد افزایش داشته است (بانک مرکزی ایران، ۱۳۷۲) و در سال ۱۳۷۴ به بالاترین میزان از زمان انقلاب یعنی ۴۹/۴ درصد رسید (جدول ۴).

جدول ۴- نرخ رشد قیمت مصرفی و شاخص‌های قیمت عمده‌فروشی

۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸	۱۳۶۹	۱۳۷۰	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳	۱۳۷۴	۱۳۷۵	۱۳۷۶	
شاخص قیمت مصرف	۱۹/۲	۱۴/۸	۱۰/۴	۶/۹	۲۳/۷	۲۷/۷	۲۸/۹	۱۷/۴	۹/۰	۲۰/۷	۲۴/۴	۲۲/۸	۳۵/۲	۴۹/۳	۲۳/۲	۱۷/۳
شاخص قیمت	۱۳/۸	۷/۸	۷/۶	۷/۳	۲۵/۱	۲۹/۷	۲۲/۰	۱۸/۴	۲۳/۹	۲۸/۱	۳۳/۴	۲۵/۳	۴۲/۴	۶۰/۱	۲۵/۱	۹/۹

(منبع: بانک مرکزی ایران، ۱۳۷۳)

افزایش غیر واقعی نرخ ارز

افزایش غیر واقعی نرخ ارز رسمی، یکی دیگر از مشخصه‌های اقتصاد مردم‌گرایانه ایران است (Saeidi, 2001: 229). سه سیاست ارزی در طول دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ به اجرا گذاشته شد. رشد روزافزون نرخ ارز به دلیل حفظ ثبات نرخ ارز از سوی دولت در طول دهه ۱۳۶۰-۱۳۶۸ بود. افزایش توانایی دخالت دولت باعث ادامه این روند از طریق کنترل بر منابع اصلی درآمد ارزی خارجی شد. افزایش غیر واقعی نرخ ارز و همچنین آغاز سهمیه‌بندی ارز خارجی برای واردکنندگان با نرخ خاص، باعث شد که نرخ ارز در

بازار سیاه که در زمان انقلاب در سطح پایینی بود، به ۲۰۰ تا ۳۰۰ درصد در اوایل دهه ۱۳۶۰، ۵۰۰ تا ۶۰۰ درصد در اواسط دهه ۱۳۶۰ و ۲۰۰۰ درصد در اواخر دهه ۱۳۶۰ افزایش یابد (Karshenas & Pesaran, 1994: 158).

در طول دوره ۱۳۶۲-۱۳۶۸، رژیم نرخ ارز بر اساس سهمیه اجرا شد؛ هر چند برای صادرات، نرخ ارز ترجیحی^۱ متفاوت (یک دلار برابر ۳۵۰ ریال) به کار برده شد. با وجود این باعث ایجاد انگیزه در صادرکنندگان برای افزایش حجم صادرات نشد؛ زیرا آنها مجبور بودند که منابع حاصل از این کار را به قیمتی کمتر از بازار سیاه به دولت بفروشند. نرخ رسمی ارز برای تمام اقلام فقط از طریق صدور پروانه کسب که دولت صادر می‌کرد و اصطلاحاً شرکت‌های تولید و توزیع نامیده می‌شد، قابل اجرا بود. رژیم نرخ ارز بسیار سخت و انعطاف‌ناپذیر بود و نمی‌توانست در مقابل نوسانات حتمی قیمت نفت واکنش نشان دهد، به‌ویژه پس از سال ۱۳۶۴ (بانک مرکزی ایران، ۱۳۷۳).

در سال ۱۳۶۸ در آغاز برنامه تعدیل اقتصادی، سیستم چندنرخه ارز کنار گذاشته شد و برای ارز خارجی، سه قیمت متفاوت در نظر گرفته شد:

۱. نرخ رسمی که یک دلار برابر ۷۰ ریال برای واردات کالاهای مصرفی ضروری، پروژه‌های توسعه‌ای و اقلام نظامی و دفاعی قابل اجرا بود.
۲. نرخ رقابتی که یک دلار برابر ۶۰۰۰ ریال بود.
۳. نرخ شناور که یک دلار برابر ۱۴۶۰ ریال عمدتاً به مواد خام و کالاهای واسطه‌ای اختصاص داده می‌شد.

«این تغییر فوری در سیاست ارزی، منابع مالی زیادی در اختیار واردکنندگان و صادرکنندگان قرار می‌داد؛ به‌ویژه زمانی که نرخ تبادل ارز برای صادرات از یک دلار برابر ۳۵۰ ریال به ۸۰۰ ریال افزایش یافت. تحت این رژیم ارزی به واردکنندگان و صنعتگران نرخ ارز رقابتی اختصاص داده شد و به آنها اجازه داده شد محصولات و کالاهای خود را بر اساس قیمت بازار بفروشند. بنابراین این سیاست، کمک مالی مهمی برای کارآفرینان دولتی و سازمان‌های شبه‌دولتی و واردکنندگان ایجاد کرد و رقابت برای کسب منافع بیشتر تشدید شد.

تخمین دولت از درآمدهای نفتی که به دلیل آغاز جنگ خلیج فارس، چشم‌انداز

1. Preferential Exchange Rate

افزایش قیمت نفت را نوید می‌داد و ناتوانی بانک مرکزی در نظارت کردن بر گردش اعتبارات، منجر به انباشت بدهی‌های خارجی کوتاه‌مدت بین سال‌های ۱۳۷۰-۱۳۷۲ و تقویت و تحکیم آنها در سال ۱۳۷۳ شد. به دلیل کاهش قیمت نفت، بانک مرکزی از طریق مذاکره جهت پرداخت مجدد، دوباره برنامه‌ریزی کرد و اداره‌ای جهت نظارت بر بدهی‌های خارجی تأسیس کرد. این فرآیند، سطح کسری بودجه را افزایش داد، زیرا نرخ سود را به کمک‌های مالی قبلی (یارانه‌ها) اضافه کرد.

علی‌رغم هدف برنامه تعدیل اقتصادی جهت یکسان‌سازی نرخ ارز، دولت در سال ۱۳۷۳ به سیاست قبلی بازگشت و سیستم مبادله چندگانه در دهه ۱۳۷۰ همچنان باقی ماند و دو نرخ قانونی یعنی نرخ شناور و نرخ صادرات و واردات در بازار بورس تهران وجود داشت. با وجود این شکاف بین این نرخ‌ها و بازار آزاد دلار پس از دی ۱۳۷۲ گسترده‌تر شد که حاکی از افزایش بی‌سابقه پنجاه درصدی چاپ اسکناس و پس از آن افزایش بیش از پنجاه درصد در طول سال‌های ۱۳۷۳-۱۳۷۶ شد» (Baktiari, 1996: 228).

نتیجه‌گیری

دولت در ایران پس از انقلاب، نوعی از بی‌ثباتی و متعاقب آن بحران اقتصادی را تجربه کرد که نوعی از بحران ساختاری پس از انقلاب است و به یک معنا خصلت عمومی تمامی انقلاب‌هاست. اینکه چرا بی‌ثباتی و بحران اقتصادی در ایران پس از انقلاب تداوم یافت و طولانی شد، از جنبه‌های مختلف قابل بحث است. اما مقاله حاضر با تأکید بر بخشی از ادبیات انقلاب به‌ویژه نظریه‌های اسکاچیل استدلال می‌کند که بی‌ثباتی و بحران اقتصادی پس از انقلاب از خصلت‌های عمومی دولت‌های انقلابی است و به این معنا وجوه ساختاری قابل توجهی دارد.

اما بحث اصلی مقاله این بود که مناسبات اقتصادی پس از انقلاب تا چه حد متأثر از مناسبات ساخت سیاسی بوده است. به عبارت دیگر مقاله تلاش کرد نشان دهد که در دهه اول انقلاب، نوع نظام سیاسی بر نوع عملکرد نظام اقتصادی تأثیرگذار بوده است. اکثر مطالعاتی که تاکنون درباره تحولات اقتصادی دهه اول انقلاب انجام شده است، با استفاده از الگوی نظری دولت رانتیر و پوپولیسم اقتصادی، تنها بر یک وجه از وجوه

مختلف ساخت سیاسی متمرکز شده و استدلال کرده‌اند که مناسبات اقتصادی تنها تحت تأثیر این ویژگی نظام سیاسی شکل گرفته است. اما مقاله حاضر با تمهیدات نظری که اسکاچپول، آلتوسر و پولانزاس مهیا ساخته بودند، نشان داد که علاوه بر این ویژگی نظام سیاسی، دیگر وجوه ساخت سیاسی از قبیل انقلاب، بی‌ثباتی سیاسی، انشقاق ساخت سیاسی و پایگاه دولت انقلابی بر عملکرد نظام اقتصادی مؤثر بوده است.

به عبارت دیگر هر چند الگوواره‌های پوپولیستی و دولت رانتیر، بینش سودمندی برای درک تحولات اقتصادی دهه اول انقلاب ارائه می‌کنند و اکثر قریب به اتفاق مطالعات انجام‌شده درباره تحولات اقتصادی دهه اول انقلاب از این دو مدل نظری استفاده کرده‌اند، مقاله حاضر علاوه بر تأیید توانایی نظریه‌های یادشده در تحلیل تحولات اقتصادی دهه اول انقلاب، مدعی است که می‌توان از الگوهای نظری دیگری نیز مانند مطالعات میان‌رشته‌ای در بررسی تحولات اقتصادی این دوره از تاریخ معاصر ایران استفاده کرد.

به عبارت دقیق‌تر، پژوهش حاضر اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی در دهه اول انقلاب را ذیل الگوی کلان مطالعات میان‌رشته‌ای صورت‌بندی می‌کند و بر این باور است که میان اقتصاد، سیاست و اجتماع در دهه اول انقلاب، رابطه‌ای متقابل و درهم تنیدگی روزافزونی وجود دارد و اقتصاد در شبکه‌ای از روابط سیاسی، اجتماعی و طبقاتی تنیده شده و در متن آن ساری و جاری است. این بیش از هر چیز بدان معناست که هیچ الگوی مناسب تحقیقاتی را نمی‌توان یافت که بتواند متغیرها را بر مبنای مقوله‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از هم جدا نموده، به طور ضمنی و با ثابت نگاه داشتن سایر متغیرها، تنها بر یک متغیر تأسیس یابد.

بنابراین به نظر می‌رسد فرو کاستن تحولات اقتصادی دهه اول انقلاب تنها به یکی از مناسبات ساخت سیاسی یعنی پوپولیسم، نوعی تقلیل‌گرایی است و برای دست یافتن به نتایجی کامل‌تر و جامع‌تر باید تأثیر سایر وجوه ساخت سیاسی مانند انقلاب، جنگ، بی‌ثباتی‌های سیاسی و پایگاه اجتماعی دولت را نیز در تحلیل مناسبات اقتصادی مورد توجه قرار داد. در نهایت در پرتو چنین مطالعاتی شاید دیگر نظریه‌های صرفاً اقتصادی مرسوم که تاکنون از آنها برای تحلیل تحولات اقتصادی ایران پس از انقلاب استفاده می‌شد، خود را نیازمند بازبینی ببینند.

منابع

- اسکاچپل، ندا (۱۳۸۹) دولت و انقلاب‌های اجتماعی، ترجمه مجید روئین‌تن، سروش، تهران.
- باری، کلارک (۱۳۹۴) اقتصاد سیاسی تطبیقی، ترجمه عباس حاتمی، چاپ دوم، تهران، کویر.
- بانک مرکزی ایران (۱۳۶۳) تحولات اقتصادی کشور بعد از انقلاب، تهران.
- بانک مرکزی ایران (۱۳۷۳) بررسی تحولات اقتصادی کشور طی سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۶۹، تهران.
- بانک مرکزی ایران (۱۳۷۲-۱۳۷۶) گزارش سالانه تراز پرداخت‌های سال‌های ۱۳۷۲-۱۳۷۶.
- بانک مرکزی ایران، حساب‌های ملی ایران، طی سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۶۶ و ۱۳۶۷-۱۳۶۹.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳) انقلاب و بسیج سیاسی، تهران، دانشگاه تهران.
- بهداد، سهراب (۱۳۸۰) اقتصاد سیاسی برنامه‌ریزی اسلامی در ایران، در: کتاب ایران پس از انقلاب، تدوین هوشنگ امیراحمدی و منوچهر پروین، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران، باز.
- بهداد، سهراب و فرهاد نعمانی (۱۳۹۳) طبقه و کار در ایران، ترجمه محمود متحد، تهران، آگاه.
- پسران، محمدهاشم (۱۳۷۴) برنامه‌ریزی و تثبیت اقتصاد کلان، مجله ایران نامه، شماره ۵، صص ۷۰-۹۲.
- تیلی، چارلز و رابرت گودین (۱۳۹۰) تحلیل سیاسی: با تکیه بر شرایط و زمینه‌ها، ترجمه رضا سیمبر، تهران، دانشگاه امام جعفرصادق^(ع).
- حاتمی، عباس (۱۳۸۵) الگوی آونگی و دولت در ایران، رساله دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
- (۱۳۸۷) دولت و اقتصاد در ایران پس از انقلاب، فصلنامه سیاست، دوره ۳۸، شماره ۲، صص ۸۹-۱۱۸.
- (۱۳۸۹) سیکل تجاری سیاسی: استدلالات سیاسی برای بی‌ثباتی‌های اقتصادی، پژوهشنامه سیاست نظری، شماره ۷، صص ۱۴۳-۱۷۳.
- (۱۳۹۳) دولت در پیرامون و پیرامون در دولت، سندروهای درهم تنیدگی اقتصاد، سیاست و اجتماع در ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفدهم، شماره اول، صص ۷-۳۶.
- دژپسند، فرهاد و حمیدرضا رئوفی (۱۳۸۷) اقتصاد ایران در دوران جنگ، تهران، مرکز اسناد دفاع مقدس.
- دلفروز، محمدتقی (۱۳۹۳) دولت و توسعه اقتصادی: اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و دولت‌های توسعه‌گرا، تهران، آگاه.
- ساندرز، دیوید (۱۳۹۰) الگوهای بی‌ثباتی سیاسی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- طالقانی، محمود (۱۳۶۱) اسلام و مالکیت، تهران، بی‌نام.
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۹۴) اقتصاد ایران در دوران دولت ملی، تهران، نهادگرا.

- Alizadeh, Parvin (2000) *The Economy of Iran: The Dilemma of an Islamic State*, London. IB Tautis.
- Alnasravi, Abbas (1986) *Economic Consequences of Iraq-Iran War*, *Third World Quarterly*, vol 8, no 3. Pp869-895.
- Althusser. L. (1977) *For Marx*. London. Verso
- Amirahmadi. H (1993) *Revolution and Economic transition: the Iranian Experience*, state university of NewYork press, Albany
- Amuzegar. J. (1993) *Iran s Economic under Islamic Republic*. London. I.B.Tauris.
- Baktiari. B. (1996) *Parliamentary Politics in Revolutionary Iran: The Institutionalization of Factional Politics*, Gainesville, FL: University Press of Florida.
- Beblavi, H. (1990) *The Rentier State in Arab World*, in *The Arab State*. edited by Luciani, G, California. University of California Press.
- Beblavi & Luciani. (1987) *Rentier State*. New York: CroomHelm Press.
- Behdad. S. (1989) 'Winners and losers of the Iranian revolution, a study in income distribution', *International Journal of Middle Eastern Studies*, 21 (3), pp 327-358.
- (1994) *production and employment in Iran: Involution and deindustrialization theses*. In T. Covill (ed). *The economy of Islamic iran: between state and Market*. Louvain. Belgium. Peeters.
- (1995) *Post Revolutionary economic crisis, in Iran after revolution*, edited by S. Rahnema & S. Behdad. London. I.B.Tauris.
- (2000) *From populism to economic liberalism: The Iranian predicament*, in *The economy of Iran*, edited by Parvin Alizadeh. London. I.B.Tauris.
- Behdad. S & Nomani. F. (2002) *Workers, Peasants and Peddlers: A study of labor stratification in post-revolutionary Iran*. *International journal of Middle East Studies*. Vol.34, No.4. pp 667-690.
- Bussiere. M.& Mulder. Ch. (1999) *Political instability and economic vulnerability*. IMF working paper. W p/99/46 available at: www.imf.org.
- Clawson, Patrick (1988) *Islamic Iran's Economic Politics and Prospects*, *Middle East Journal*, Vol. 42, No. 3, pp. 371-388.
- Douglas. A & Hibbs. JR (1977). *Political parties and Macroeconomic policy*, *The American political science Review*, Vol.1, No4.
- Hakimian, Hassan (2007) *Institutional change, policy challenges and Macroeconomic Performance: case study of Iran 1979-2005*, paper for the World Bank's Commission on Growth and Development, available at: www.world bank.org.
- Haksoon, Kim (2010) *Political Sability and foreign direct Investment*, *International Journal of Economics and Finance*, Vol. 2, no 3.
- Karshenas. M. & M H Pesaran, (1994). 'Exchange rate unification, the role of markets and planning in the Iranian economic reconstruction', in T Coville (ed), *The Economy of Islamic Iran, Between State and Market*, Tehran: Institution Francais de Recherche en Iran, pp 141-175.

- Keddie. N. (1981) *The Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran*. New Haven. Yale university press.
- Keech. W (1991). Politics, Economics and politics Again. *The journal of politics*. Vol.53, No3.
- Koubi, Vally (2005) War and Economic Performance, *Journal of Peace Research*, vol.42. no.1.
- Malek. M. (1988). Elite Factionalism in the post-Revolutionary Iran, *Journal of Contemporary Asia*. Vol 19. No 4.
- Maloney. S. (2015). *Iran s Political Economy since the Revolution*. Cambridge. Cambridge university press.
- Mazarei, Adnan (1996) The Iranian economy under the Islamic Republic: institutional change and macroeconomic performance (1979-1990), *Cambridge Journal of Economics*, 20, 289-314
- Misagh. P. (1989). *Social Origin of Iranian Revolution*. New York. Rutgers university press.
- Mohaddes, Kamiar and M.Hashem pesaran (2013) One hundred Years of oil income and Iranian Economy: A course or A blessing, *Cambridge Journal*, available at: www.econ.com.ac.uk
- Poulantzas. N. (1980) *State, Power and Socialism*. London. Verso
- Rashidi. A. (1994). 'The de-privatization process of the Iranian economy after the Revolution of 1979', in T Coville (ed), *The Economy of Islamic Iran, Between State and Market*, Tehran: Institution Francais de Recherche en Iran.
- Saeidi, A. (1999) 'Sociological obstacles to development of a market economy in Iran', Royal Holloway, University of London.
- (2001) Charismatic Political Authority and Populist Economics in Post-Revolutionary Iran, *Third World Quarterly*, Vol. 22, No. 2, pp. 219-236.
- Wallerstien. I.M. (1987) *World System Analysis*, in Anthony Giddens and J.H Turner (eds.) *Social Theory Today*, Stanford, Stanford University Press.
- (1979) *The Capitalist world economy*. Cambridge university press. Cambridge.